

اسلام بایران میدانند و اینست که در میان گفتگو از بدگویی در باره عرب و اسلام خودداری نمی نمایند یا بهواداری زردشتیگری برمی خیزند. از این جا کسانی هم بتعصب اسلام و عرب بدشمنی آنان برخاسته با پیراستن فارسی از کلمه های عربی مخالفت می نمایند و تا میتوانند در نوشته های خود بر فزونی کلمه های عربی میکوشند.

برخی از این مخالفان هم کسانی اند که از هر سخن تازه ای میروند و تا بارها آن را نشنوند راه مغز خود را بروی آن باز نمیدارند. یا کسانی اند که چون درس عربی خوانده اند، و برای آنکه مبادا پس از برداشتن کلمه های عربی از زبان فارسی مصرفی برای عربی دانی خود پیدا نکنند، بنگاهداری آن کلمه های عربی می کوشند.

زیان بیشتر این دوتیرگیها و دشمنیها از آنجاست که هر دسته ای شیوه جداگانه برای فارسی نویسی خود برگزیده و چه بسا که در یکروزنامه یا در يك مجله بدو نگارش پهلوی هم برمیخوریم که اگر باهم بسنجیم کمتر شباهتی دارند. از این حال اگر جلوگیری نشود فارسی را بهرج و مرج بسیار بدی خواهد کشانید.

من چنانکه از گفتارهایم پیداست هوادار پیراستن فارسی هستم و برای همین موضوع است که این گفتارها را می نویسم. با این همه من از نگارشهایی که کسانی بعنوان «پارسی سره» در برخی روزنامه ها می نگارند سخت بیزارم و این نگارشها را جز ننگی برای زبان فارسی نمی شمارم. چرا که بنیاد آنها هوس و نادانی است و اگر رشته کار را بدست این هوسها و نادانیها بسپاریم زبان را پاک از سامان انداخته دچار هرج و مرج سختی خواهند گردانید.

در گام نخست باید دانست که در آمیختن زبان فارسی با کلمه های عربی بانادانی و بلهوسی پاره ای از ایرانیان مسلمان بیشتر ارتباط دارد تا با رواج اسلام در ایران بلکه باید گفت که هیچگونه ارتباطی میانه اسلام و این موضوع

پیدا نیست. چنانکه من این سخن را در میان گفتارهای خود بشرح بازخواهم راند. امروز هم پیراستن زبان پارسی از کلمه‌های عربی هرگز برخورداردی بر مسلمانان ایرانیان نخواهد داشت. این يك موضوع علمی است که هر زبانی باید کلمه‌های خود را داشته باشد و گرنه استقلال خود را از دست خواهد داد. چنانکه فارسی امروزی ما استقلال خود را از دست هشته که اگر کسی یاد گرفتن آنرا بخواهد نمی‌تواند تنها بخواندن دستور فارسی و آموختن کلمه‌های فارسی بسنده کند بلکه ناگزیر است که صرف و نحو عربی را هم خوانده و مقدار گزافی از کلمه‌های عربی را نیز بیاد خود بسپارد و خود پیدا است که چنین زبانی استقلال ندارد.

این برای بسیاری از زبانها روی داده که در نتیجه یکرشته پیش آمده‌های تاریخی با زبان دیگری آمیختگی پیدا نموده و استقلال خود را از دست داده سپس بار دیگر با استقلال خود بازگشته. یکی از این زبانها که نگارنده می‌شناسم زبان ترکی (عثمانی) و دیگری زبان ارمنی است.

ترکی را میدانیم که با کلمه‌های عربی و فارسی در آمیخته و بحالی افتاده بود که در هر نوشته بیش از يك چهارم یا يك پنجم کلمه‌ها ترکی نبود و اینستکه ترکان از سالها به پیراستن زبان خود پرداخته‌اند و کوشش فرو نمی‌گزارند. لیکن آنچه می‌شنویم برای اینکار راه علمی پیش نگرفته‌اند و بیم آن می‌رود که نتیجه درستی از این کوششهای خود بدست نیارند.

زبان ارمنی هم در زمان صفویان در ایران با فارسی و ترکی در آمیخته بحال فارسی و ترکی افتاده بود ولی نویسندگان ارمنی کم کم آن را پیراسته‌اند که امروز دیگر عیبی در آن پیدا نیست.

فارسی را نیز باید از این حال در آمیختگی در آورده با استقلال خود رسانید. ولی راه آن نوشتن «پارسی سره» نیست. بلکه چنانکه گفتیم این نگارش‌ها فارسی را ویرانتر از ویران خواهد ساخت.

زبان يك موضوع علمی است و چاره درد آن نیز باید از روی علم کرده شود. من در این گفتارهای خود راه علمی این موضوع را نشان خواهم داد و امیدوارم که این راهنمایی پاکدلانه من اثر خود را بخشیده راهی بروی علاقه‌مندان این موضوع باز نماید و نیز امیدوارم که از این راه ب نتیجه سودمندی دست یافته شود.

چیزیکه هست باید در این موضوع مهم دست وزارت معارف در کار باشد. چه زبان از آن همه ایران است که باید يك اداره رسمی نگاهدار آن باشد. از آنسوی همه کارهای وزارت معارف در باره زبان و پیرامون زبان می باشد که اگر زبان فارسی حال درستی پیدا نکند از همه کوششهای وزارت معارف ایران نتیجه درستی در دست نخواهد بود. امروز هر دانشمندی که آهنگ نوشتن کتابی در فارسی می نماید، نخستین مانع کار او حال کنونی زبان فارسی است. زیرا گذشته از آنکه هرج و مرج در شیوه نگارش پیدا شده و هر نویسنده‌ای نمیداند که آیا کدام شیوه را پیش گیرد و در نگارشهای خود تا چه اندازه از کلمه‌های عربی پرهیز نماید و چه مقداری از آن‌ها را بکار ببرد. سختی مهم دیگر موضوع اصطلاحات علمی و فنی است که پاك بی تکلیف است و هر نویسنده‌ای گیج کار آنها خواهد ماند و چه بسا که از این سختیها که در کار نویسندگی می بیند دچار نومیدی شده قلم را بیک سو خواهد گذاشت.

اگر از همه سختیها چشم پوشیم موضوع اصطلاحات فنی چشم پوشیدنی نیست. زیرا در اصطلاحات هر زبانی این شرط منظور است که باید همه نویسندگان و گویندگان آن زبان در باره آنها اتفاق پیدا کنند و این نشدنیست که هر کسی باندیشه و دلخواه خود کلمه هایی را برگزیده و کاری بکار دیگران نداشته باشد.

اصطلاح نامگزار است و پیدا است که نام را باید یکتا بگزارد و دیگران پیروی از او بنمایند و این يك کس امروز جز وزارت معارف نمی تواند بود.

عیب زبان امروزی ایران تنها آن نیست که کلمه‌های عربی بی‌اندازه و فراوان بآن درآمده و آنرا از استقلال انداخته بلکه چندین عیب دیگر نیز بر آن افزوده گردیده (چنانکه ما یکایک آنها را بازخواهیم نمود) پس اینکار که زبان ایران از آشفتگی امروزی بیرون آمده و سامان درستی پیدا نماید کار بسیار پرارجی است. کاریست که یاد آن در تاریخها باز خواهد ماند.

اگر وزارت معارف بانجام اینکار برخاسته فیروزانه آن را پایان برساند یادگار جاویدان و پربهایی از آن وزارت علم و دانش باز خواهد ماند. بویژه که امروز زمینه برای این کار آماده گردیده و انبوه مردم خواهان آن می‌باشند که زبان کهن ایران بار دیگر سامانی گرفته از این شوریدگی امروزی رهایی یابد.

نمی‌گویم چنانکه آرزوی بسیار کسانست آکادمی برپا گردیده و این کار بدست او سپرده شود. من این را نمی‌خواهم که ما در هر کاری پیروی اروپاییان بنماییم و همچون ایشان برای هر کاری از کوچک و بزرگ اداره بر پا نماییم. بلکه آرزوی من آنست که شرقیان سادگی را که در کارهای خود دارند هرگز از دست ندهند. در این کار نیز با همه ارج و بهایی که دارد نیازی با آکادمی نخواهد بود بلکه می‌توان از راه بسیار ساده و آسانی آن را پایان رسانید چنانکه من آن راه را در این گفتارهای خود خواهم نمود.

اگر هم در زمینه زبان وزارت معارف عهده‌دار کاری نشود و این موضوع را بنویسندگان بازگزارد باری باید اصطلاحات علمی را از این آشفتگی در آورده بسامانی برساند.

همچنین درباره کتابهای دبستانها باید وزارت معارف توجهی نماید. امروز اگر علت‌های ویرانی زبان پارسی را بشماریم یکی از بزرگترین آنها کتابهای دبستانی است که بیشتر آنها با نکوهیده‌ترین شیوه‌ها نگارش یافته و همیشه شاگردان دبستانها را آلوده بدیهای خود میدارد.

کارهاییکه وزارت معارف در این دورشته بنماید و اصطلاحات علمی و کتابهای دبستانها را بسامانی برساند این کارها خود گام بزرگی در راه بهبودی زبان فارسی خواهد بود و راه را برای دیگران باز خواهد کرد.

بهمین جهت که این موضوع از چندین حیث با وزارت معارف ارتباط دارد من این یکرشته گفتارهای خود را هدیه آن وزارت جلیله ساختم و امیدوارم که این راهنمایی‌های من اثر خود را بخشیده از این سپس جنبشی که درباره پیراستن زبان فارسی در میان است براه علمی درآمده پس اندک زمانی نتیجه بسیار سودمندی از آن بدست بیاید.^۱

۲- هرزبانی باید مرزی داشته باشد

زبانهایی که ما امروز می‌شناسیم و از هر یکی کم یا بیش آگاهی داریم هر کدام در آمیخته و پدید آمده از چند زبان باستان می‌باشد که آن زبانها امروز از میان رفته.

مثلا زبان فرانسه از در آمیختن لاتین با زبان بومی گال پدید آمده سپس کلمه‌های دیگر بر آن افزوده شده. زبان انگلیسی از در آمیختن زبان انگلو- ساکن با لاتین پیدا شده.

زبان ارمنی از سه ریشه پدید آمده بدینسان که ارمنیان زبانی از بالکان همراه آورده‌اند و چون با ارمنستان رسیده‌اند با مردم ارارتو بهم پیوسته‌اند و دو زبان هم یکی گردیده سپس هم کلمه‌های فراوانی از پارسی بر آن افزوده شده. تاریخچه زبان فارسی هم آنست که مردم «ایر» یا «آری» چون در «ایران ویج» که میهن دیرین ایشان و جایی در سرزمینهای یخ‌بندان شمال بوده نشیمن

۱- پیمان سال ۱ شماره ۱۳ : ۴۹ - ۵۴

داشتند با زبانی که میتوان مادر زبانهای آریایی امروزی دانست سخن می-
گفتند و چون از آنجا کوچیده به پشته ایران آمدند در این پشته بومیانی نشیمن
داشتند که با زبانی یا با زبانهایی سخن می گفتند تا گزیر دو مردم بهم در آمیخته دو
زبان نیز یکی گردیده و بدینسان ابرانیان و زبان ایرانی پدید آمده.

مقصود از این گفته ها آنکه یک زبانی می تواند از در آمیختن چند زبان
پدید آید. چیزیکه هست چون آن چند زبان بهم در آمیخت و زبان نوینی پدید
آمد این زبان نوین باید استقلال پیدا کند و جداگانه باشد بدینسان که دیگر
درهای خود را بروی زبانهای بیگانه بسته کلمه نپذیرد اگرچه از آن زبانهای
مادر خود باشد (مگر با شرطهای خاصی).

مثلا زبان فرانسه که گفتیم از لاتین و زبان بومی گالان پدید آمده امروز
دیگر نمی تواند کلمه های بیگانه پذیرد اگرچه از لاتین یا از زبان گال باستان
باشد بلکه باید بهمان کلمه هایی که تاکنون دارد بسنده نماید.

خواهید گفت: جهت چیست؟ . . . می گویم جهت چند چیز است یکی
استقلال زبان. زیرا هر زبانی که درهای خود را بروی کلمه های بیگانه نه بست
از استقلال بی بهره می شود. چنانکه هر مردمی که درهای کشور خود را بروی
بیگانگان نه بست استقلال خود را از دست می دهد.

برای مثل: زبان فرانسه امروز برای خود دستور (گرامر) خاصی دارد
وسی هزار کمایش هم کلمه دارد. پس اگر کسی بآموختن آن زبان پرداخت
دستور آن را خوانده از کلمه ها نیز همگی را یا باندازه ای که در سخن گفتن
و کتاب خواندن در بایست است یاد می گیرد.

ولی اگر درهای آن زبان بروی زبان آلمانی یا انگلیسی باز باشد که
هر نویسنده یا گوینده فرانسه ای بتواند بهر اندازه که میخواهد کلمه ها و جمله های
آلمانی یا انگلیسی در گفتگو یا در نگارشهای خود بیاورد در چنین حالی
بی گفتگوست که یادگیرنده زبان فرانسه باید انگلیسی یا آلمانی را نیز یاد گرفته

باشد و گرنه از زبان فرانسه بهره‌ای نخواهد برد.

جهت دیگر آنکه هرزبانی باید کرانه پذیر (محدود) باشد که گوینده و شنونده هر دو بکلمه‌های آن آشنا باشند و بدینسان مقصود یکدیگر را دریابند. ولی اگر زبانی کرانه ناپذیر بود و هر گوینده‌ای حق داشت که در گفتگوی خود پیاپی کلمه‌های نوینی از زبانهای بیگانه درآورد در چنین حالی ناگزیر است که شنونده از فهم مقصود درمی‌ماند.

این گرفتاریهایی که امروز در زبان فارسی پدید آمده ما را از دلیل دیگر بی‌نیاز می‌گرداند. زیرا در نتیجه آنکه درهای این زبان بروی کلمه‌های عربی باز است زبان ما از استقلال افتاده. و اینست که هر کسی که امروز می‌خواهد فارسی بیاموزد تنها با خواندن دستور فارسی و یاد گرفتن کلمه‌های فارسی بسنده نمی‌تواند کرد بلکه ناگزیر است که صرف و نحو عربی را هم نیک یاد گرفته مقدار انبوهی از کلمه‌های عربی را دانسته باشد. و این خود رنج بزرگی است که همه کس از عهده آن بر نمی‌آید. و از اینجاست که کسانی پس از چهل سال زندگی باز هم فارسی را غلط می‌نویسند و هر روز کشاکش غلط و درست در میان می‌باشد. هنوز در وزارتخانه‌ها گفتگو درباره چگونگی کلمه‌های «تقاضا» و «تماشا» و «تمنا» و «مایوس» و مانند اینها برپاست و کار به «متحد المال» میانجامد. هنوز برخی مدیران روزنامه «قطاع الطريق» را مفرد دانسته «قطاع الطريقها» جمع می‌بندند. هنوز بجای «غیظ» بمعنی خشم کلمه «غیض» بکار می‌برند. هنوز مدیر يك دبستان بجای «ثقة الاسلام» «سقط الاسلام» می‌نویسد.

از سوی دیگر چون زبان کرانه ناپذیر گردیده اینست که در خور فهم نیست و هر کتابی را جداگانه باید یاد گرفت.

کلیله و دمنه بهرامشاهی را با شاهنامه فردوسی پهلوی هم بگذارید. آیا میتوان گفت که زبان هر دو کتاب یکیست؟ ...

آیا کسیکه فارسی را از روی شاهنامه یاد گرفته می‌تواند کلیله را هم

بخواند و بفهمد؟ کنون هم تکلیف چیست؟ آیا کسیکه در آرزوی فارسی آموختن است فارسی کلیله را بیاموزد یا فارسی شاهنامه را؟ اگر شاهنامه فارسی است پس کلیله چیست؟ آیا يك کسی تا چند سال درس بخواند که هم شاهنامه را بفهمد و هم کلیله و دمنه را؟

داستان یکزبانی با کلمه های بیگانه داستان یکمردمی (ملتی) است با مردمان بیگانه. چنانکه یکمردمی سرحدهایی برای میهن خود برپا کرده کسان بیگانه را بمیان خود راه نمی دهند مگر با شرطهایی، هرزبانی نیز باید با کلمه های بیگانه همان رفتار را پیش گیرد و در های خود را بروی آن کلمه ها بازنگارد.

ناگفته پیداست که دو چیز جداگانه از هم باید باهم در نیامیزند. مثلا خاک فرانسه با خاک اسپانیا سرحدی در میانه دارد و آمد و شد از این سوی بآن سوی آزاد نیست. اگر کسی ایراد گرفته بگوید این سرحد برای چیست؟! برای چه سرحد را برنمی دارند که مردم آزادانه آمد و شد کرده درآمیزند.

پاسخ چنین ایرادی آنست که تا فرانسه فرانسه و اسپانیا اسپانیاست باید آن سرحد باشد و اگر سرحد از میان برداشته شد دیگر نه فرانسه فرانسه است و نه اسپانیا اسپانیاست.

درباره فارسی و عربی نیز تا این دو زبان از هم جداست باید در میانه سامانی باشد و گرنه فارسی فارسی نخواهد بود چنانکه امروز نیست.

و آنگاه زبان جز از فارسی تنها عربی نیست صدها زبانهای دیگر هست. بهمان دلیل که عبدالحمید کاتب (مترجم کلیله بهرامشاهی) خود را آزاد دانسته که دست بقاموس عربی یازیده نوشتهای فارسی خود را پر از کلمه های عربی سازد کسان هم امروز میتوانند دست بدیکسیونر فرانسه یازیده نگارشهای فارسی خود را از کلمه های فرانسه پر سازند. آنروز دوره عرب بود امروز هم دوره اروپاست. آیا کسانی که بر عبدالحمید کاتب ایراد ندارند بر این کسان

چه ایرادی خواهند داشت؟!

راستی اگر در آغاز مشروطه دانشمندانی جلوگیری از جوانان بلهوس نمی‌کردند امروز يك نیم بیشتر کلمه‌های زبان ما اروپایی بود. من هنوز فراموش نکرده‌ام آن شعرها را که یکی بعنوان نمونه ادبیات نوین در روزنامه‌ای چاپ کرده بود.

شب تا سحر نیارم از آسمان دومن را

زین آرزو که گیرم در دست دست زن را

.....

گر دکتروم تو باشی راحت کشم نه پن را

آرزو دارم بدانم که دانشمند گرامی آقای میرزا محمد خان قزوینی که

باز بودن درهای فارسی را بروی عربی عیب نمیدانند و بهترین نگارش پارسی آن را می‌شمارند که سراپای آن کلمه عربی باشد و بر نگارشهای من و دیگران ایراد می‌گیرند آیا ایشان چه ایرادی باین جوانان دارند؟ در جاییکه خود ایشان بمناسبت آشنایی بزبان عربی حق خود میدانند که نه تنها کلمه‌های عربی بلکه جمله‌های عربی نیز در نگارشهای پارسی بکار برند، آیا جوانی که بزبان فرانسه یا روسی یا انگلیسی آشناست حق نخواهد داشت که در نگارشهای خود کلمه‌های این زبانها را بکاربرد؟ آیا در چنین حالی از فارسی چه نشانی باز خواهد ماند؟!

زبان نه هر چیز دیگر : همین که سامانی برای خود ندارد نابود خواهد

شد. کسی يك من شیر خریده و دردیگی بخانه آورده آن شیر تا هنگامی شیر است که دردیگ بسته باشد و کسی چیزی بآن در نیامیزد و گرنه اگر دردیگ باز باشد و کودکان یکی يك کاسه آب بروی آن وارونه کند و دیگر چند مشت خاک بریزد و سومی شیره یا سرکه بآن در آمیزد آیا باز شیر خواهد بود؟!

اگر زبان برای فهمانیدن معنی‌هاست این چگونه می‌تواند بود که هر

روز دسته دیگری از کلمه‌های بیگانه در آن پدیدار شود؟!؟

گذشته از همه اینها آیا همه مردمان اروپا با زبانهای خود چه رفتار می‌کنند؟ آیا زبان فرانسه که گفتیم از لاتین و زبان بومی گال پدید آمده امروز هم می‌تواند درهای خود را بروی کلمه‌های لاتین باز نماید. بدینسان که هر نویسنده‌ای حق داشته باشد بهر اندازه که میخواهد کلمه‌های نوینی از لاتین برداشته پیایی جمله‌های لاتین بکار برد؟! اگر يك نویسنده این چنین کاری کرد او را دیوانه نمی‌خوانند؟!؟

برای آنکه مطلب هرچه روشن‌تر گردد باید تاریخچه درآمیختن فارسی را با عربی یاد کنیم:

۳- درآمیختگی فارسی با کلمه‌های عربی

چنانکه گفتیم کسانی می‌پندارند که این درآمیختگی فارسی با عربی نتیجه اسلام پذیرفتن ایرانیان است یا اینکه عرب ایرانیان را ناگزیر از پذیرفتن این کلمه‌ها کرده‌اند. این پندار پاك خطاست و چنانکه گفتیم این درآمیختگی فارسی و عربی جز نتیجه نادانی پاره ایرانیان مسلمان نیست.

باید دانست که دو زبانی چون با هم ارتباط یافتند از کلمه‌های یکدیگر برمی‌گیرند. بدینسان که هریکی آنچه را که ندارد از دیگری برمی‌گیرد.

درباره عربی و فارسی نیز در آغاز اسلام این ترتیب پیش آمد که چون با هم ارتباط یافتند، بکرشته کلمه‌هایی را عربی از فارسی برگرفته، بکرشته کلمه‌هایی را نیز فارسی از عربی برگرفت (چنانکه در این باره شرحهایی در فقه اللغة و دیگر کتابها نوشته‌اند).

تا قرن دوم و سوم هجری بیش از این اندازه درآمیختگی میانه دوزبان

نبوده. ولی کم کم در زمینه پارسی داستان دیگری پیدا گردیده و آن اینکه ایرانیان اسلام پذیرفته کسان بسیاری بیاد گرفتن زبان عربی و علوم عربی پرداخته‌اند و این کسان بردودسته بوده‌اند: دسته‌ای ابوالفتح بستنی و صاحب عباد و بدیع همدانی و قابوس و شمگیر و مانند اینان که عربی را خوب بیاد گرفته در آن زبان شعر سروده یا کتاب نوشته‌اند. دسته دیگر آنانکه عربی را تا آن اندازه بیاد نگرفته و چون در سرشت آدمی است که هنرنمایی کند این نیمه سوادان هم هنر عربی دانی خود را بدینسان نموده‌اند که فارسی نوشته یا شعر فارسی سروده ولی کلمه‌ها و جمله‌های عربی بسیار بآن در آمیخته‌اند تا بدینسان عربی دانی خود را بمردم نشان داده باشند.

درست مانند آنکه امروز فرانسه یا انگلیس دانان بردودسته‌اند. دسته‌ای آقا میرزا محمد خانبهادر که در انگلیسی کتابها نوشته و آقای دکتر افشار که در فرانسه تألیف کتاب نموده و آقای اعتصامزاده که بفرانسه شعر سروده و مانند اینان. دسته دیگر آنانکه جز نیمه سوادى از فرانسه یا انگلیسی ندارند و بیش از این نمی‌توانند که فارسی گفته یا نوشته پیایی کلمه‌ها و جمله‌های فرانسه یا انگلیسی بکار برند و بدینسان هنر خود را بمردم نشان بدهند.

درباره عربی نیز در زمان ما آقای حاجی میرزا ابو عبدالله مجتهد زنجانی در آن زبان تألیف می‌نماید و در شام چاپ می‌کند. لیکن فلان آخوند قباله - نویس بیش از این نمی‌تواند که در قباله نوشتن در هر کجا توانست جمله‌های عربی بکار برد و بدینسان عربی دانی خود را بروی مردم بکشد.

علت نخستین گرفتاری زبان فارسی که امروز باین سختی رسیده جز این بلهوسیه‌های بیخردانه یکمشت نادان نبوده چیزیکه هست کم کم رواج آن بیشتر گردیده و دانان و نادان همه آن شیوه نویسندگی را پذیرفته‌اند. مگر فردوسی و ابوعلی سینا و ناصر خسرو و برخی دانشمندان دیگر که چون زشتی آن شیوه را می‌دانسته‌اند از اینجاست تا توانسته‌اند پرهیز از آن نموده‌اند. لیکن از آن سوی

چندان کار آن شیوه بالا گرفته که نگارشهایی همچون کلیله و دمنه بهرامشاهی و تاریخ و صاف و دره نادری پیدا شده که خود ننگ زبان پارسی باید شمرده. این کسان از یکسوی زبان فارسی را آلوده و تباہ ساخته و بدینسان گرفتاریها برای ما آماده نموده‌اند. از سوی دیگر نادانی و کج اندیشی خود را بروی جهانیان کشیده‌اند. چه اگر نادان و کج اندیش نبودند باری این میدانستند که یکرزبانی را بدینسان بازیچه هوس نباید ساخت!

* * *

گفتگوی ما در زمینه درآمیختگی فارسی بکلمه‌های عربی و عیبهای دیگر زبان امروزی ایران پایان نرسیده و هنوز در این باره سخنانی داریم که باید پسرانیم. ولی چون کسانی از خوانندگان علاقه بیشتر باینموضوع دارند و ایشان خواستارند که راه چاره که وعده داده‌ایم زودتر نموده شود اینست که در این گفتار از موضوع چاره گفتگو میداریم:

چنانکه گفته‌ایم درآمیختن کلمه‌های عربی بزبان فارسی نخست هوسی بیش نبوده و کسانی از عربی دانان عربی دانی خود را از این راه بمردم نشان میداده‌اند. ولی سپس شیوه همگی نویسندگان گردیده و چون کسی بجلوگیری برنخاسته روز بروز بر رواج آن افزوده تا کار بانجا رسیده که امروز هست و خود باید گفت زبان کهن ایران استقلال خود را از دست هشته است.

۴- شوطهای بیرون راندن کلمه‌های عربی از فارسی

درباره چاره هم باید آن راهی را که پیموده و باین نتیجه امروزی رسیده‌ایم باز پس گردیم و دوباره زبان را بحال هزار سال پیش خود بازگردانیم.

بعبارت دیگر تا با امروز توجه همه نویسندگان و گویندگان فارسی بر فزودن کلمه‌های عربی بوده، از این پس باید توجه بر کاستن از فزونی آن باشد تا آنجا که فارسی با استقلال خود باز گردد.

ولی اینکار را شرطهایی است که اگر رعایت نشود نه تنها سودی بدست نخواهد آمد زیانهایی نیز خواهد برخاست و زبان فارسی ویرانتر از ویران خواهد گردید. و اینک ما آن شرطها را یکایک می‌شماریم:

شرط نخست: یکرشته کلمه‌های عربی که معروف گردیده و فارسی آنها از میان رفته بحال خود بازماند. زیرا مقصود از تلاش نه آنست که فارسی از هرگونه کلمه‌های عربی پاک شود چه این هوس بیجایی بیش نیست. بلکه چنانکه گفتیم مقصود استقلال زبان است که همیشه درهای آن بروی کلمه‌های بیگانه باز نباشد. ولی بودن یکرشتن کلمه‌هایی که از قرنهای بفارسی در آمده و زبانها و گوشها بآنها آشنا گردیده و کلمه‌های پارسی که بجای آنها بوده از میان رفته (همچون کلمه‌های: اما، لیکن، فرش، کتاب، سفر، مال و مانند‌های اینها) بودن چنین کلمه‌هایی با استقلال فارسی منافات ندارد.

شرط دوم: اینکار که بکاستن از کلمه‌های عربی کوشیده شود بعهده نویسندگان پرمایه باشد و دیگران پیروی از آنان بنمایند. دخالت جوانان ناآزموده و کسان بیمایه در این کار جز زیان سود دیگری نخواهد داشت و یکرشته ویرانیهای دیگر در پارسی پدید خواهد آورد.

شرط سوم: شتاب بکار نرفته راه بآهستگی پیموده شود. بدینسان که تا یک کلمه‌ای را درست نشناخته و معنی درست آن و چگونگی بکار بردنش را بدست نیاورده‌ایم آن را بکار نبریم. و چون چنین کلمه‌هایی را بدست می‌آوریم در هرنگارش سه چهار صفحه‌ای بیش از دو یا سه کلمه را از عربی بفارسی تغییر ندهیم.

زیرا اگر درنگارشی کلمه‌های بسیاری را تغییر دهیم پیش از هر کسی خود

نویسنده چون با کلمه‌های تازه‌ای سر و کار پیدا کرده رشته را از دست می‌هد و جمله‌ها همگی ساختگی درمی‌آید. همچنین شنونده یا خواننده چون بکلمه‌ها ناآشناست معنی را درنیافته چه بسا که از گوش دادن و شنودن بیزار می‌جوید و از اینجا کار از پیشرفت باز می‌ماند.

بعبارت دیگر باید کاری کرد که تغییرهایی که داده می‌شود نامحسوس باشد و در هر صفحه بیش از یکی دو کلمه را تغییر نداد.

شرط چهارم: نباید از خود کلمه ساخت. (مگر در اصطلاحهای علمی که درباره آن جداگانه گفتگو خواهیم داشت) زیرا کار زبان با کلمه ساختن درست نمی‌شود بلکه در هر معنایی باید دید مردم چه کلمه را برای آن معنی دارند و آن را بکار برد.

مثلاً در عبارت «خانه تماماً سوخته» اگر بخواهیم کلمه «تماماً» را بفارسی تبدیل کنیم نباید از پندار خود کلمه فارسی پدید آوریم یا از روی سنجش کلمه‌ای بسازیم و مثلاً بگوئیم: «خانه همگی سوخته». بلکه باید جستجو کرده از کتابها یا از زبانها بدست بیاوریم که پیش از در آمیختن فارسی بعربی چه کلمه بجای آن معمول بوده که اگر گلستان سعدی را جستجو نمایم خواهیم دید بجای آن کلمه «پاك» بکار می‌رفته: «دزدان خفاچه بر کاروان زدند پاك بردند».

همچنین نباید کلمه را از فرهنگها برداشت. زیرا گذشته از آنکه فرهنگ نویسان صد اشتباه دارند و گفته‌های آنان در خور اعتماد نیست و آنگاه بیشتر کلمه‌هایی که آنان یاد کرده‌اند کلمه‌هاییست که از میان رفته و معنی‌های آنها فراموش گردیده که دیگر نباید آنها را بکار برد. گذشته از همه اینها کلمه‌ای که از فرهنگ بر میداریم اگر هم معنی آن را بدانیم چگونگی بکار بردن و جمله‌بندی را نخواهیم دانست و از اینجهت نیز دچار اشتباه خواهیم گردید.

برای آنکه دانسته شود که آنانکه این شرطهای ما را رعایت نمی‌نمایند نتیجه فارسی نویسی آنان چه عبارتهای ناشیوا و نازیبائی می‌شود در اینجا

بکرشته عبارتها را که یکی از جوانان هوانخواه فارسی سره نوشته و در یکی از روزنامه‌های تهران چاپ یافته بعنوان نمونه می‌آوریم:

«نخست ستایش و سپاس مر اهورامزداى توانایی را سزااست که هر دو گیتی را از نیستی بهستی آورده و از دیگر آفرینندگانش به نیروی دانش و بینش برتری داده و اشرف جنبندگان خوانده سپس ستایش و نیاز ما ایرانیان هر يك بنوبه خود پیشگاه پدر تاجدار با فروبارکی (عظیمت و شکوه) خود این است که در سایه گرایش (توجه) و رنجهای فزون از شمار همایونش میهن (وطن) باستانی را از گرداب نادانی که از مدت دمانی (زمانی) وارد مرحله نیستی شده بود بیاری اورمزد توانا و نیروی اراده آهنین و عزم راسخ بیرون آورده و اینک در نزد بیگانگان سربلند و بس خوشنودیم که شهریاری چون انوشیروان عادل بر سریر تخت کیانی فرمانروائی مینماید و امور کشوری را بدست توانای خود گرفته و آبادانی را از نو بر همه شهرهای ایران بخشیده - هان ای هم میهنان و ای نوباوگان سیروس آیا رواست در این دوره طلائی که سرتاسر گیتی را آفتاب علم و تمدن به آذر درخشان خود منور ساخته و جهانیان را از فیض اشعه کامکاری و فیروزیس به فرارستان (اوج) فراوان (ترقی) رسانیده است چنانچه همه روزه بچشم خود کارهای شگفت آور بیگانگان را بهمه جور و همه قسم تازه بتازه دیده و آگاه میشویم انصافاً از روی وجدان بسنجید و گواه آمیغی دهید و نیک با دیده حقیقت بین بنگرید که تا چه پایه باین زودی اشوها (مدارج) علم و عمل را در نور دیده (طی نموده) و آینده درخشانی از هر شوه و انگیزه (سبب و جهت) برای خود مهیا و آماده ساخته چنانکه می بینید دیده - های دورین جهانیان را از پیشرفت خود بحیرت و شگفت انداخته اند ولی ما بر اثر نادانی و تن پروری و تونیگری (شارلاتانی) که از سابق خیلی نزدیک بما ارث اجباری دادند بهمان عادت شوم باقی و به سات (خواب) بزماسی (غفلت) فرو رفته و از علم آمیغی (حقیقی) بی بهره و در سایه بی علمی از ورزش واقعی

که میراث نیاگان سلحشور قدیم ما می باشد بی ورزه (نتیجه) شده ایم و نیز اگر به کانبند (نظر) نیک و نیزین دقت کنید البته گواهی چکامه های ذیل را که دانشوران و بزرگان ما در چندین سال پیش بچه مضمون خیرخواهانه بوسیله چکامه های آبدار و شیرین پروشی (ملی) پیام فرستاده وهم میهنان را بشاهراه فرارون (ترقی) هدایت و راهنمایی نموده اند خواهید دید که گفته اند «

این جمله ها چنانکه می بینید همه عیب ها را داراست بلکه اگر راست بگوییم سرتا پا چرند و سرسام است و کلمه هایی که بکار رفته بیشتر آنها ساختگی است. زیرا جوان نادان میخواست که بیکبار همه کلمه های عربی را از میان بردارد و پس از اندکی چون از عهده بر نیامده و رشته را از دست داده این زمان بیش از اندازه معمول بکلمه های عربی پرداخته و چون کلمه ها را از پندار خود پدید آورده یا از فرهنگها برداشته اینست که هم در معنی کلمه ها وهم در جمله بندی دچار اشتباهها گردیده است.

۵ - راه ساده، خواندن کتابهای پیشینیان است.

اگر راه پیراستن زبان پارسی این باشد که این جوانان می پیمایند باید گفت که هرگز بجائی نرسیده زبان را گمراه تر از گمراه خواهد گردانید. خواهند گفت: چه باید کرد و چه راهی را پیش باید گرفت؟

می گوئیم: ما در این باره راه بسیار آسانی را به خواهران زبان فارسی نشان میدهیم و آن خواندن کتابهای دانشمندان و نویسندگان پیشین است از کتابهای ناصر خسرو و تاریخ بیهقی و فارسنامه ابن بلخی و ترجمه تاریخ طبری و اسرار التوحید و گلستان سعدی و مانند اینها.

باید دانست نخستین کسی که زبان در آمیختن فارسی را با کلمه های

عربی دریافته شاعر سترك ايران فردوسی بوده و اینست که در شاهنامه تا توانسته جز کلمه‌های فارسی بکار نبرده که باید گفت پرارجترین نیکی را در باره زبان ایران او کرده و از اینجا شاهنامه بهترین کتاب برای یاد گرفتن کلمه‌های پارسی میباشد.

چیزیکه هست شاهنامه چون شعر است و چه بسا در شعر که کلمه‌ها جای خود را از دست داده و پس و پیش می‌افتد یا شاعر در سایه ناچاری شیوه دیگری برای جمله بندی پیش می‌گیرد از اینجا استفاده از شاهنامه برای دست آوردن کلمه‌های فارسی کار هر کسی نیست و اینست که ما در اینجا یاد آن را نمی‌نماییم و تنها بکتابهای نثری اکتفا می‌کنیم.

باید دانست که نویسندگان و مؤلفان زمان مغول و پیش از آن زمان بر دو دسته بوده‌اند: دسته‌ای آلوده کلمه‌ها و عبارتهای عربی بوده و در نگارشهای خود تا می‌توانسته‌اند بر فزونی آنها می‌کوشیده‌اند و برخی از آنان دیوانه این راه بوده‌اند از قبیل نصرالله کاتب و فضل‌الله و صاف و مؤلف تاریخ معجم و عبدالحمید کاتب و جوینی و مانند آنان که کتابهای آنان ننگ زبان فارسی است. دسته دیگر آنانکه چنان آلودگی را نداشته‌اند و در نگارشها اگر کلمه‌های عربی بکار می‌برده‌اند بفارسی نیز می‌پرداخته‌اند.

از کتابهای این دسته دوم در این زمینه که ما گفتگو داریم استفاده می‌توان کرد بدینسان که از عربیهای آنها چشم پوشیده فارسی‌ها را بگیریم و راه بکار بردن و جمله بندی آنها را یاد بگیریم.

مادر اینجای یاد دو کتابی پرداخته از هر کدام جمله‌هایی در اینجا می‌آوریم:

۱- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید. این کتاب یکی از بهترین کتابهای فارسی است. زیرا گذشته از آنکه تاریخچه شیخ ابوسعید ابوالخیر یکی از بزرگترین صوفیان ایران را یاد می‌کند و یکرشته آگاهیها را در باره صوفیان و درباره نیک و بد آنان در بر دارد از جهت نگارش پارسی نیز از

گرانبهاترین کتابهاست .

می توان گفت کمتر کتابی در پارسی باین سادگی و روانی و شیوایی نگارش یافته .

گویا صوفیان چون با مردم ساده و بیسواد سر و کار داشته و بعبارت دیگر پیشه ایشان عوامفریبی بوده از اینجا سادهترین زبان را بکار برده شیرینترین شیوه سخن را دریاد داشته اند و اینست که در این کتاب ما به سادهترین و شیرینترین جمله ها برمیخوریم .

گذشته از آنکه مؤلف که یکی از نوادگان شیخ ابو سعید است شیوه شیرین و شیوایی را بکار برده هم در میان نگارشهای خود جمله هایی را از زبان شیخ ابو سعید و دیگر بزرگان صوفی نقل می نماید که از شیواترین جمله های فارسی بشمار است .

این کتاب بهترین نمونه از فارسی قرنهای پنجم و ششم هجری میباشد و خود پیدا است که با همه چیرگی خلفای عرب بر ایران و با همه آنکه ایرانیان دین اسلام را پذیرفته بودند باز زبان فارسی بجای خود بوده و گزندی نیافته بوده است . چون این کتاب را پهلوی کلیده و دمنه نصرالله کاتب که هردو مؤلف نزدیک بزمان یکدیگر می زیسته اند بگزاریم آنزمان خواهیم دانست که زبانیکه نصرالله کاتب در کتاب خود بکار برده جز یک زبان ساختگی نبوده که بیخردانه او و مانندگان او بکار می برده اند .

ما آنچه در باره این کتاب بگوئیم کم است کسانی اگر در آرزوی کتابهای ساده فارسی می باشند این کتاب یکی از بهترین نمونه هاست و برای آنکه خوانندگان پیمان هم از عبارتهای او بهره یابند نمونه هایی در اینجا می آوریم :

« روزی درویشی به میهنه رسید و همچنان با پای افزار پیش شیخ ما آمد و گفت ای شیخ بسیار سفر کردم و قدم فرسودم نه بیاسودم و نه آسوده را دیدم .

شیخ گفت هیچ عجب نیست این سفر که تو کردی مراد خود جستی اگر تو در این سفر نبودی و یکدم بترك خود بگفتی هم تو بیاسودی و هم دیگران بیاسودندی زندان مرد بوداوست چون قدم از زندان بیرون نهاد براحت رسید.

«شیخ ماگفت هزار دوست اندکی باشد و یکی دشمن بسیار بود.»

«شیخ مارا پرسیدند که مردان او در مسجد باشند گفت در خرابات هم

باشند.»

«شیخ ماگوید که ما آنچه یافتیم بیداری شب و بیداری سینه و بیداری

مال یافتیم.»

«شیخ ماگفت هر چه نه خدا برا نه چیز و هر که نه خدا برا نه کس.»

«شیخ ماگفت هر که بخویشتن نیکو گمانست خویشتن نمی شناسد و هر

که بخدای بداندیش است خدای را نمی شناسد.»

«شیخ ماگفت هیچ سخنی بهتر ازین نیست که ما می گوئیم لیکن اگر این

نبایدی گفتن بهترستی.»

«شیخ ماگفت بنده آنی که در بند آنی.»

«شیخ ماگفت کسی چون براه حق در آید نخستین نامی که بر او نهند نام

مریدی بود و هزار چیز آورده اند که مرید را بیاید تا نام مریدی بروی افتد اول

آنستکه زیستنش نه چون زیستن خلق بود همچنانکه لباس بگرداند چیزها نیز

برضد خلق باشند گفتن نیز نه چون گفتن خلق باشد و رفتن نه چون رفتن خلق و

نشستن و خاستن نه چون خلق و خوردن و خفتن نه چون خلق و هر چند گویی از این

سخن آخر نیابد.»^۱

۶ - تکرار کلمه‌ها و عبارتهای ناروشن و ساختگی

در گفتار پیشین گفتیم بهترین راه برای پیدا کردن کلمه‌های فارسی درست که بجای کلمه‌های عربی گزارده شود خواندن برخی کتابهای فارسی مؤلفان پیشین است و گفتیم دو کتاب را برای نمونه یاد می‌کنیم که یکی «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی‌السعید» و دیگری «گلستان شیخ سعدی» است و اسرار التوحید را در آنجا یاد کرده گفتگو از گلستان را برای این گفتار نگاهداشتیم: گلستان سعدی از دیده شیوائی و شیرینی عبارات (نه از دیده نیک و بد مطلب) بهترین کتاب در زبان فارسی است که کسانی اگر در نگارش فارسی پیروی از شیوه آن بنمایند می‌توانند از بکرشته نارواییها که در نگارشهای امروزی است آسوده بمانند.

باید دانست که فارسی که امروز در نگارشها بکار می‌رود گذشته از در آمیختگی با عربی و اینکه استقلال خود را از دست هشته بکرشته عیبهای دیگری را نیز داراست.

از جمله آن عیبها تکرار کلمه‌هاست که همه گرفتاران و چون عادت کرده‌اند زشتی آن را در نمی‌یابند. برای مثل عبارت پایین را از یکی از روزنامه‌ها برمی‌گزینم:

یک سرگرمی و اشتغال صنعتی برای خودتان انتخاب کنید که در ساعت فراغت و بیکاری بدان مشغول شده و استفاده نمایید که هم اوقات فرصت و فراغت خود را ببطالت نگذرانده بتنبلی خسته‌کننده بیکاری دچار نشده‌اید و هم با ذوق و میل مخصوصی که در این عمل بروز می‌دهید کاری را از پیش برده و صنعت ظریفی را می‌آموزید که خود مایه مسرت و باعث خوشحالی

است و رفته رفته تکمیل آن موجب ارائه لیاقت و بروز استعداد شما خواهد گشت»

آقای نویسنده در یک عبارت کوچکی گذشته از چند غلط آشکار و گذشته از کارزدن کلمه‌های بیجای عربی در هفت جا تکرارهای بیجهت آورده کسی نمی‌پرسد اگر «فراغت» بمعنی بیکاری است دیگر آوردن کلمه بیکاری برای چیست؟! آیا ذوق و میل مخصوص چه تفاوتی با هم دارند که هر دو را پشت سر هم آورده‌ای؟ اگر مقصود آقای نویسنده را با عبارت ساده و روشنی بیان کنیم يك نیم کلمه‌ها از میان خواهد رفت. بدینسان: «در ساعت‌های بیکاری خود را با یاد گرفتن پیشه‌ای سرگرم بدارید که هم از بیکاری فرسوده نشوید و هم هنری یاد گرفته‌اید که خود مایه شادمانی است و آنگاه رفته رفته آنرا تکمیل نموده استعداد خود را آشکار می‌سازید».

امروز همه نویسندگان دچار این عیب هستند ولی کمتر کسی آن را درمی‌یابد. بهرحال زشت‌ترین عیب است که در هیچ زبانی مسائله آن پیدا نمی‌شود.

عیب دیگر بکار بردن کلمه‌ها و عبارت‌های ناروشن و ساختگی است - کلمه‌ها و عبارت‌هایی که نویسنده از پیش خود ساخته بکار می‌برد و چون بگوش و بمغز شنونده آشنا نیست از اینجا سخن از شیرینی می‌افتد. در اینگونه جاها چون کلمه‌ها بخود نویسنده نیز ناآشناست از اینجا آن را نسبت بمعنی مقصود نارسا دانسته دست بدامن تکرار می‌زند و سخن را زشت‌تر از زشت می‌گرداند. این عیب را نیز کمتر کسی درمی‌یابد. ولی بیشتر نویسندگان گرفتار آن هستند. بویژه آنانکه مطالب را از زبان‌های بیگانه برمی‌گیرند و سروکار با ترجمه دارند.

برای مثل عبارت‌های پایین را از یک روزنامه می‌آوریم: «این اصل مسلمی است که حقایق صحیح و معلومات اساسیه از مفاهمه و تبادل افکار آشکار می‌شود».

چه وقتی خواسته باشند مسائل مربوطه بحیات عمومی جامعه را بغرض ترقی و اصلاح مسورد فحص و مطالعه قرار دهند بهترین طریقه باساس اصل فوق حواله آن مفکوره باهل خبر و ارباب مشاغل مربوطه می باشد تا آنها مستقیماً اطراف موضوع را مطالعه نموده و سپس تصمیماتی در خصوص پیشرفت و انکشاف آن اتخاذ نمایند .

میخواهد بگوید: «قاعده مسلم است که چون در موضوعی مباحثه بمیان آمده اندیشه‌های گوناگون بیرون داده شد حقایق آشکار میگردد اینست که در کارهای زندگانی باید هر موضوعی را بشناسندگان آن فن سپرد که نیک و بد آن را بسنجند و راه پیشرفت آن را باز نمایند»

ولی احمقانه بکرشته عبارتهای ساختگی ناشناس بکار می برد و پیاپی تکرار میکند . کسی نمی پرسد که « حقایق صحیحه » چه معنی دارد ؟ حقیقت اگر صحیح نباشد که حقیقت نیست؟! عبارت «معلومات اساسیه» در اینجا چه تناسبی دارد؟! «مفاهمه» و «تبادل افکار» چیست؟! آیا «مفکوره» منحوس از کجا پیدا شده؟! آیا «پیشرفت» و «انکشاف» که با یکدیگر ردیف شده چه تناسبی باهم دارند؟!

اگر کسانی دقت در نگارشهای روزنامهها و ادارهها کرده بصدد خرده گیری برآیند در بیشتر نگارشها در هرستونی یا صفحه‌ای بیست یا سی غلط می توان شمرد. آن تیشه‌هایی که نصراله کاتب و جوینی و وصاف و میرزا مهدیخان و همراهان ایشان بر بنیاد زبان کهن فارسی فرود آورده اند هنوز جبران نشده ناگهان این ضربتها فرود آورده می شود .

کسانی که غیرت ایرانیگری دارند باید این نگارشها را خوانده آه‌های سرد از دل بر آرند .

از سخن خود دور نیافتیم: گذشته از موضوع در آمیختگی فارسی با کلمه های عربی که خود عیب بزرگی است و فارسی را از استقلال برانداخته در

نگارشهای امروزی این دو عیب نیز فراوان هست که کلمه‌ها را تکرار می‌نمایند و آنگاه عبارتهای ناآشنا بکار می‌برند. کسانی که در آرزوی پرهیز از این عیبه می‌باشند گلستان برای ایشان بهترین آموزگار است.

اگر چه در زمینه کلمه‌های عربی آن دریافتی را که امروز ما داریم سعدی در آن زمان نداشته. بعبارت دیگر سعدی در بند آن نبوده که کلمه‌های عربی را بکار نبرد و همچون دیگران از زبان درآمیختن فارسی بعربی ناآگاه بوده و اینست که در نگارشهای خود از عربیهای بیجا پرهیز نجسته. با اینهمه چون سعدی گوینده شیرین‌زبان و استادی بوده و فارسی را بسیار خوب میدانسته اینست که با همه پرهیز نجستن از عربی باندازه دیگران آلوده آن نگردیده.

بهر حال ما در این باره پیروی از سعدی نخواهیم داشت و عربی‌هایی که او بکار برده ما بیشتر آنها را کنار نخواهیم گذاشت. ولی در باره فارسی از سخنان سعدی چیزهای بسیاری را می‌توان یاد گرفت. بسیاری از کلمه‌ها یا عبارتهایی که ما امروز فارسی آن را نمیدانیم از گلستان میتوان بدست آورد.

نیز درباره تکرار کلمه‌ها و بکار بردن کلمه‌های ناآشنا که گفتیم دو عیب دیگر زبان امروزی ماست اگر کسانی پرهیز از آنها را خواستار باشند چه بهتر که پیروی از گلستان نمایند. سخنان سعدی از این دو عیب پاک است.

پیشینیان آرایش سخن را کوتاهی آن می‌دانستند. و این بود سخن راهر چه کوتاهتر گزارده و برای آنکه آن کوتاهی مانع روشنی معنی نباشد آشناترین کلمه‌ها را برگزیده و روان‌ترین شیوه را بکار می‌بردند پاره کتابهای پهلوی که اکنون در دست ماست و در آخر زمان ساسانیان یا در آغاز زمان اسلام نگارش یافته آنها نیز بهترین نمونه کوتاهی و سادگی سخن می‌باشد و از اینجا پیداست که شیوه سخن‌گویی و سخن‌نویسی ایرانیان باستان هم آن بوده که سعدی و مانند‌گان او بکار برده‌اند و ما امروز در جستجوی آن می‌باشیم.

از اسرار التوحید جمله‌هایی را برای نمونه آوردیم از گلستان نیز جمله‌هایی می‌آوریم و خود شایسته آنست که کسانی آنها را بیاد سپرده در نگارشهای خود پیروی از آنها کنند :

«رنجیده نگه کرد» «دشنام دادن گرفت» «از سر خون او درگذشت»
«روی از اینسخن در هم کشید» «بجان رنجیدند» «دو لشکر از هر طرف روی بهم آوردند» «این بگفت و برسپاه دشمن زد» «گوشمال بسزا داد» «تنی چند از مردان کار آزموده» «شبانگه که دزدان باز آمدند» «سالی دو برین برآمدند» «در نهاد وی جایگیر نشده است» «گریه و زاری در نهاد» «دزدان خفاچه بر کاروان زدند و پاک بردند» «برگ درختان خوردن گرفت و بیخ گیاهان بر آوردن» «سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست شوند شرم زده نباشی» «هر که بدی را بکشد خلق را از بلای او برهاند و او را از عذاب خدای» «دشمن چون از هر حیلتی بازماند در دوستی بجنباند آنگه بدوستی کارها کند که دشمن نتواند» و «نادان را بهتر از خاموشی نیست و اگر این بدانستی نادان نبودی» «خبری را که دانی دلی بیازارد تو خاموش باش تا دیگری بیارد» «بی-هران هنرمندان را نتوانند دیدن همچون سگان بازاری سگ شکاری بینند مشغله بر آرند و پیش آمدن نیارند.»

در این عبارتها کلمه‌های عربی بسیار کم بکار رفته و کلمه‌هایی است که می‌توانیم برداشته فارسی بجای آنها بگذاریم. نیز تکرار هیچ نشده و عبارت‌های ساختگی نا آشنا بکار نرفته است. کسانی که بوسوسه تکرار کلمه گرفتاراند و چنین می‌پندارند که اگر کلمه‌ها را مکرر نیاورند معنی فهمیده نخواهد شد از این عبارتها و عبارت‌های اسرار التوحید که در شماره گذشته آوردیم عبرت گیرند.^۱

۷ - پهناوری يك زبان دليل نيكي آن نيست

فارسی یکی از بهترین زبانهاست. در میان هفت یا هشت زبانی که من می‌شناسم و از هر کدام کم یا بیش آگاهی دارم فارسی شیرینتر و آسانتر از همه آنهاست.

این سخن را ناسنجیده نمی‌گویم و تعصب ایرانیگری را در آن دخالتی نیست. تا آنجا که من میدانم فارسی یگانه زبانی است که بی‌دستیاری دستور (صرف و نحو) یاد توان گرفت. در آذربایجان که این زبان را با درس خواندن یاد می‌گیرند و تا چند سال پیش دستوری درس داده نمی‌شد ما با همه آسانی آن زبان را یاد گرفتیم. ولی چنین کاری با زبان دیگری نشدنی است.

کسانی پهناوری یک زبان را دلیل نیکی آن می‌شمرند و اینست که زبان انگلیسی را در اروپا و عربی را در آسیا که می‌گویند هر کدام دارای بیش از چهار صد هزار کلمه می‌باشد بهترین زبانها می‌شمارده‌اند ولی این گمان پاک خطاست. پهناوری زبان بآن اندازه که انگلیسی و عربی دارد خود عیب یک زبان می‌باشد. زیرا نتیجه این پهناوریست که گویندگان و شنوندگان هر زمان با عبارتهای ناآشنای دیگری روبرو می‌شوند و ناگزیر می‌باشند که نخست بخود عبارتها پرداخته سپس بمعنی‌ها برسند. ولی در زبانهایی که این اندازه پهناور نیست مردم همیشه بایکرشته کلمه‌ها و عبارتها سروکار دارند و از آشنایی با آن عبارتها و کلمه‌ها معنی را هر چه آسانتر و بهتر درمی‌یابند.

این سخن در اینجا تکرار می‌کنم که سخن بجای آینه و برای نشان دادن معنی است و چنانکه آینه باید چندان صاف باشد که خود در میانه پیدا نباشد سخن نیز باید چندان روان و آسان و بگوش آشنا باشد که در میانه نباشد و شنونده یکسره معنی را دریافت کند.

زبان پهناور بدرد سخنسازی بیشتر می‌خورد تا بدرد سخن‌گزارى و سخن-

بازی با سخن گزاری دو چیز جداگانه می باشد.

اینکه کسانی در آمیختگی زبان را با کلمه های عربی بدین عنوان می پسندند که آن کلمه ها مایه پهناوری فارسی باشد از کوتاهی فهم آنکسان است. زیرا این اندازه پهناوری زبان خود عیب است نه تیکی.

آری هر زبانی باید برای فهمانیدن هر گونه معنایی (از معنی های عادی) دارای کلمه باشد. لیکن داشتن کلمه های مکرر جز دلیل نابسامانی و بدی یک زبانی نخواهد بود.

فارسی نیز تا قرنهای پیش از این زبانی بوده شیرین و آسان و بهر معنایی رسا. چنانکه نمونه های آن را از هزار سال پیش در دست داریم و ما اندکی از آن را از کتاب اسرار التوحید و مانند آن در گفتارهای گذشته خود آوردیم. زبانی با آن سادگی و آسانی پس از آنکه بدست نصراله کاتب و و صاف و جوینی و دیگران افتاده امروز پست ترین و دشوارترین زبان گردیده.

امروز اگر کسی بخواهد فارسی یاد گرفته کتابهای فارسی را خواندن تواند باید سالها رنج برده و زبان عربی را نیک یاد بگیرد تا بتواند این عبارت حمیدی: « پیر با جوان در مجارات و محاورات گرم شده و جوان با پیر در مبارات و مناظرات بی آزر گشته هر دو در مناقشه و مجاوبه به منافسه و مناوبه سخن می گفتند... » و میلیونها مانند آن را که در کتابهاست فهمیدن بتواند.

هم باید بزبان مغولی آشنا گردیده این جمله های و صاف: « بر مضمون رساله و فحوای الوکه و قوف افتاد... ایلچی راسپور غامیسی کرد و برین شرایط یرلیغ تنغال بمبالغت و ایغال انفاذ داد... » و هزارها مانند آن را که یادگار مغول است معنی بفهمد.

نیز باید بزبانهای اروپایی آشنا بوده معنی های فاکولته و فراکسیون و کورسپندانس و کودتا و صدها مانده های اینهارا دریافته و نگارشهای اروپا- رفتگان را که پر از عبارت های اروپایی است خواندن بتواند.

و آنگاه باید از علمهای حکمت و نجوم سررشته داشته و در بازیهای نرد و شطرنج ورزیده بوده باشد تا معنی عبارتهای «بمرکز طبیعی خود میل نمود» و «کوکب بخت در احتراق و قمر طالع گرفتار محاق» و «از موضوع و محمول این قضیه آگاهی ندارم و آنرا قضیه لاضروره نمی شمارم» و «نرد مخالفت می باخت» و «در ششدر حیرت افتاد» و «با یک حرکت اسب شاه را مات نمود» و صدها اینگونه عبارتها را که فراوانست دریابد.

نیز باید از مثلهای عربی آگاهی داشته و افسانههای خضر و آصف بن برخیا و حاتم طائی و افسانه انگشتر سلیمان بن داود و ظلمات رفتن اسکندر و لیلی و مجنون و وامق عذرا و بسیار مانند اینها را بیاد خود بسپارد تا از دریافت معنی این عبارتها: «مرا در این کار ناقه و جملی نیست» و «خدا تورا عمر خضر کرامت فرماید» و «جناب آصف جامی فرمودند» و «انگشتر سلیمان بدست دیو افتاد» «سکندر این ظلمات منم که از آب حیات محروم خواهم بود» و «مجنون عصر خود بود» و صدها ماندهای اینها که نگارشها و کتابها را برگردانیده در نماید.

همچنین باید رنگ و خاصیت هر یک از زعفران و لاجورد و عسفر و ارغوان و نیل و زنگار و قیر و کافور و لعل و زمرد و بیجاده و مرجان و فیروزه و مروارید و نقره و مس و سیماب و استبرق و عبقری را بشناسد. باید بداند که رومی سفید و زنگی سیاه است. تفاوت شهد و شرنگ را همیشه بیاد سپارد. بداند که عطارد ستاره دیران است و هر کجا که «عطارد انساب» گفتند دیر مقصود است. بهرام ستاره جنگجویان است و «بهرام صولت» لقب جنگجو می باشد. نیز مسیح مرده زنده کن بوده و اینست که «مسیح الزمان» یا «مسیحادم» جز لقب یک طبیب نمیتواند بود. داستان موسی پیغمبر و معجزه های او را شناخته بداند که «ید بیضا کردن» بمعنی «استادی نمودن در کاری» می باشد. بداند که جامه بنی عباس و پیروان ایشان سیاه بوده و این عبارت که «زمانه

کوت عباسیان در برنمود» بجای «شب فرا رسیده» بکار میرود. اینست زبانی که یکمشت نویسندگان نادان برای ایران درست کرده‌اند - سخن‌بازی و صاف و میرزا مهدیخان و همکاران ایشان تواند بود و هرگز شایسته آن نیست که زبان مردمی همچون ایرانیان باشد.

چنین زبانی از آن روزنامه‌نگاران می‌سزد که با جمله‌های زشت و ننگین آن ستونهای روزنامه خود را پر کنند. ما این نکته را نگفتیم که زبانی که و صاف و جوینی و میرزا مهدیخان و دیگران در مدت هزار سال ساخته بودند چون پس از آغاز مشروطه بدست روزنامه‌نگاران و رمان نویسان و ترجمانهای نیمه سواد اداره‌ها افتاد آن را ویرانتر از ویران گردانیدند. زبان بلا دیده ایران اینش کم بود که يك عده بیسوادانی هم برخیزند «ناجی» را بجای «منجی» و «مکفی» را بجای «کافی» و «جزء لایتجزی» را بعوض «جزء لاینفک» بکار برده «قاطع الطریق» را که خود جمع است «قاطع الطریقها» جمع بندند. این مانده بود که کلمهای غلط «ملت» و «بین‌المللی» و «متخصص» و «حساس» و عبارتهای ساختگی و سنگین «اجتماعیون عامیون» و «اجتماعیون ملیون» «کمالیون» «هیتلریون» را بر روی غلطهای دیگر بیفزایند.

من در پایان گفتار عبارتهایی را از يك روزنامه بنمونه می‌آورم تا دانسته شود که اینان چه آتشی بزبان ایران می‌زنند و چگونه برای پر کردن ستونهای خود پروای هیچ‌گزندی را بکشور و مردم خود نمی‌نمایند:

«از ابتدای مسافرت خویش بهیچوجه صفحه را در آلمان ندیدم که حتی تصور کلبه‌های رقت‌آور محلات حومه‌های شهرهای ما را ایجاد نماید. من بکلی خیره و مبهوت شده‌ام. ولی این قبیل مقایسات مرا دچار

۱ - غلط چاپی است و «قاطع الطریق» بوده که در سال دوم پیمان یاد آن گردیده و درست شده است (ی)

کسالت میسازد. زیرا بالاخره اینهمه اقدامات کامله قابل تحسین ظاهراً بدون صرف ملیونهای نامعدود بعمل نیامده است. و آنوقت ملتی که اینهمه مصارف را بکار برده اظهار میدارد که قادر بتادیه قروض خود در مقابل عالم نیست.^۱

پایان

غلطهای تازه

زبان پارسی که قرنها بدست کسانی بوده که آن را خوار داشته و نکو دانستن آن را هنری نمی‌شمارده‌اند از اینجا غلطهای انبوهی بر آن زبان راه یافته. این غلطها بجای خود پس ازدوره مشروطه که راه کتابها و نوشته‌های اروپایی بایران باز شده و کسانی بترجمه آنها برخاسته‌اند از این راه نیز بکرشته غلطهای دیگر بزبان فارسی درآمده و این غلطهاست که ما تازه مینامیم.

اگرچه غلط چه تازه و چه کهنه عیب یکزبان است و باید بتصحیح آنها کوشید ولی این غلطهای تازه زشت‌تر و زننده‌تر است و کتابها و نوشته‌های امروزی ما را فراگرفته اینست که ما درمجله جایی برای گفتگو از این کلمات باز می‌کنیم که از جمله یادداشتهای آقای کسروی را در این باره چاپ نموده و اگر دیگران نیز یادداشتهایی فرستادند با نظر آقای کسروی چاپ خواهیم کرد.^۲

۱ - سیت یا سگز و سگ

۲ - سیروس - کامبیز - کوروش - کبوجیا

۳ - فلات - پشته

۴ - آرین - آری - ایر

۵ - مید - ماد - مای - ماه

۱ - پیمان سال ۱ شماره ۱۷ : ۵۲ - ۵۶

۲ - پیمان سال یکم شماره ۱ : ۳۱

۶ - کادوسیان . کادوشان - تالشان

شرح هر يك از این شش غلطها در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ سال یکم پیمان چاپ گردیده که آنها را آقای یحیی ذکا در کتاب «کاروند کسروی» گرد آورده‌اند و اینست ما آنها را در اینجا نمی‌آوریم.

متخصص - استاد ویژه کار

در ترجمه کردن از زبانی بزبانی نباید پای‌بند معنی‌های زیرلفظی کلمه‌ها بود و در برابر هر کلمه هم معنی آنها بکار برد. مثلاً در فرانسه کلمه *Ombrelle* از ریشه *Ombre* می‌آید که بمعنی سایه است ما در فارسی بجای این کلمه چتر یا آفتابگردان را داریم و در ترجمه آن از فرانسه بفارسی هم باید یکی از این دو کلمه را در برابر *Ombrelle* بگذاریم نه اینکه از ریشه سایه کلمه بتراشیم. از اینگونه مثالها فراوان است و ترجمه‌کنندگان بیشتر آنها را می‌دانند. گاهی نیز ترجمه‌کننده کلمه‌ای را که در برابر *يك* کلمه بکار برود پیدا نکرده ناگزیر شده کلمه از خود می‌تراشد و این عیبی است که گاهی در ترجمه‌ها پیدا میشود.

ولی ترجمانان آغاز مشروطه که بیشتر ایشان از سرمایه علمی تهی دست بوده‌اند اینگونه اشتباه را فراوان داشته‌اند و از این راه زبان فارسی را پر از کلمه‌های بی‌معنی و بیهوده ساخته‌اند. چنانکه کلمه‌های «نقطه نظر» و «متاسفانه» و «بدبختانه» و «خوشبختانه» و مانده‌های آنها از آن غلطهاست.

یکی از غلطهای مهم که از این راه پیدا شده کلمه «متخصص» است که در برابر کلمه *Specialiste* تراشیده‌اند. *Special* بمعنی جداگانه یا ویژه است و *Specialiste* کسی را گویند که فن جداگانه‌ای را برگرفته جز در آن فن دیگری

کوشش ننماید و از اینجادانش بسیار در آن باره بدست بیاورد. در پارسی این معنی را با کلمه « استاد » می‌رسانند. می‌گویند : « استاد این فن فلانکس است ».

ترجمه کنندگان که از این نکته بی‌خبر بوده‌اند خود را ناگزیر دیده‌اند که از روی معنی زیرلفظی کلمه‌ای از پیش خود بتراشند. گذشته از آنکه این کار خطا بوده بخطاهای دیگری هم دچار شده‌اند: نخست آنکه فارسی را گزارده دست بدامن زبان عربی زده‌اند و این کار از دیده فن‌زبانشناسی خطاست. چرا که هر زبانی باید بر روی کلمه‌های خود گردش کند تا استقلال خود را از دست ندهد. جز در جایهای خاص نیست که میتوان کلمه از زبانهای دیگر برداشت: باری بایستی کلمه «ویژه‌کار» فارسی را معمول سازند.

دوم آنکه کلمه «متخصص» در عربی معنی دیگری دارد. بدینسان که اگر بگوییم: «فلانکس متخصص در طب است» معنی‌اش این خواهد بود که جز او کس دیگری طب نمی‌داند با آنکه مقصود ما نه اینست. از اینجاست که خود تازیان در برابر *Specialiste* کلمه دیگری بکار می‌برند.

باری کلمه متخصص غلط است و بجای آن باید کلمه «استاد» را بکار برد. اگر هم کسانی آنها را با مقصود سازگار ندانند می‌توان کلمه «ویژه‌کار» را معمول گردانیده بکار برد^۱.

ملت - مردم

یکی دیگر از غلطهای سترك آغاز مشروطه کلمه «ملت» است. این کلمه در عربی بمعنی دین و شریعت می‌باشد^۲. در زمانهای پیشین که مردم ارجی

۱ - پیمان سال ۱ شماره ۸ : ۳۲
۲ - در قرآن آمده «ملة ابراهيم حنیفا».

نداشتند و رشته کارها بدست دولت بود گاهی نیز علماء بنام پاسبانی دین دخالت در کارها می نمودند. در آن زمانها هر کاری بنام دولت و دین انجام می یافت و این بود که عبارت «دین و دولت» یا «دولت و دین» بر زبانها روان بودند. کسانی هم از سجع پردازان بجای آنها عبارت «دولت و ملت» بکار می بردند. از اینجا کلمه «ملت» در پارسی شهرت یافته ولی مقصود از آن معنی اصلی (دین یا آئین) بوده است.

لیکن این پیش آمد همیشه هست که چون گویندگانی در گفته‌های خود کلمه‌های بیگانه ناهمیده‌ای آوردند شنوندگان که معنی درست آنها را نمی شناسند برای هر یکی معنی دیگری از پندار خود آماده کرده و کلمه‌ها را با این معنی‌های پنداری در یاد خود جا داده در میان خود بکار می برند. این خود یکی از زیانهای در آمیختن کلمه‌های بیگانه بیک زبان می باشد. چنانکه از این راه در نتیجه در آمیختن کلمه‌های عربی بفارسی بکرشته غلطهای فراوانی در این زبان پیدا شده. این عیب زبان فارسی که کلمه‌ها در این زبان معنی جا افتاده ندارد و هر کسی هر کلمه‌ای را بمعنی دیگری بکار می برد و خود عیب بزرگی است جز نتیجه آن در آمیختگی فارسی و عربی نمی باشد.^۱

در آن عبارت منشیانه «دین و دولت» نیز چون مردم معنی درست کلمه ملت را نمی شناخته‌اند بقرینه کلمه دولت آن را بمعنی «مردم» یا «رعیت» پنداشته‌اند و باین معنی غلط در میان خود رواج داده‌اند. در اینمیان دوره مشروطه پیش آمده و پشت سر آن میدان اروپاییگری باز شده که کسانی نه تنها در کار و کردار در سخن و گفتار هم پای بند آئین غربیان بودند و با شتاب و تندی عبارت‌های اروپایی را بقالب فارسی در آورده بهمشهریان خود هدیه می ساختند. از جمله کلمه «ناسیون» Nation اروپایی را با آن کلمه ملت عربی

۱ - چنانکه در زمینه در آمیختگی کلمه‌های اروپایی در زمانهای آخر نیز بکرشته از این غلطها پدید آمده. مثلا مردم کلمه فامیل را بمعنی خویشاوند دانسته میگویند: «فلانکس فامیل ماست». کلمه آنتیک را که محرف «عتیق» عربی و بمعنی کهنه است بجای «شگفت» بکار برده میگویند: «فلانکس آدم آنتیکی است».

با معنی عامیانه آن ترجمه کرده و شهرت داده‌اند.

ولی چون معنی که از کلمه ناسیون مقصود است چیز تازه نیست از اینجا یقین است که این معنی در فارسی معروف بوده و فارسیان کلمه برای آن داشته‌اند و آنچه ما می‌دانیم آن کلمه «مردم» می‌باشد. چنانکه می‌گویند: «مردم ایران» و «مردم فرنگ» و مانند اینها. جمع آن هم «مردمان» است. چیزیکه دست در زمانهای پیشین این معنی کمتر یاد میشده کلمه «مردم» نیز بآن معنی معروف نگردیده. این زمان که ما آن معنی را بسیار یاد می‌کنیم اگر «مردم» را بآن معنی بکار بریم ناگزیر شهرت گرفته معروف خواهد بود.

اما کلمه ملت، اگرچه در زمینه زبان مانع از آن نیست که گروهی کلمه‌ای را از زبان بیگانه‌ای گرفته و آن را در معنی نوینی در زبان خود بکار ببرند، ولی چون بر گرفتن کلمه از زبان بیگانه‌ای شرطهایی دارد که در این باره پروای آن شرطها کرده نشده و آنگاه چنانکه گفتیم این کلمه تاریخچه بدی دارد که هر زمان که این کلمه بکار رود شنوندگان بیهوده کاریهای سجع پردازان و هرج و مرج علمی زمانهای آغاز مشروطه را بیاد خواهند آورد از اینجهت شایسته چنانست که از این کلمه چشم پوشیده شده کلمه «مردم» بجای آن به کار رود. اگر درپاره جاها دشواری در کار باشد کم کم آن دشواریها از میان می‌رود. از جمله نام انجمن بزرگ ژنو را بجای «جامعه اتفاق ملل» که چندین ایراد دارد «انجمن همدستی مردمان» یا «انجمن بهمبستگی مردمان» باید نامید.^۱

عنوانهای پوچ

یا مایه ننگ

ما از کسانی که برای ایرانیان و دیگر شرقیان بدبین‌اند و پیایی عیب گرفته

زبان بنکوهش باز می‌دارند بیزاریم و چنانکه دیده خواهد شد مقصود ما از نشر این مجله یکی هم هواداری از عادات و اخلاق است که شرقیان دارند و هواداران اروپا بیجهت بدشمنی آنها برخاسته‌اند.

لیکن در این میان ما از گفتن عیبهای شرقیان باز نایستاده شرط دوستی و هواخواهی خود می‌شماریم که این عیبها را بروی مردم کشیده ترك آنها را خواستار باشیم.

یکی از عیبهای بزرگ که پیش از همه دامنگیر ایرانیان و خود ننگی برایشان است پای‌بندی بلقب‌ها و عنوانهای پوچ و بیمعنی است که در گفتگوها و نامه‌نگاریها مرسوم گردیده (لقبها و عنوانهای رسمی از موضوع سخن ما بیرونست).

ما کار بتاریخچه این عنوانها و چگونگی انتشار آن نداریم. همین اندازه می‌گوییم که بکسانیکه دم از دانش و خرد می‌زنند ننگ است که سر بچنین تعارفات بیمعنائی فرود آورند. اگر کسی می‌پندارد که اثری بر این کلمات بار است و از اینکه او را «حضرتعالی» بخوانند یا بر روی پاکت او «خدمت ذیسعادت جنابمستطاب اجل اکرم امجد...» بنویسند دلیل بزرگی او خواهد بود چنین پنداری پاک خطاست. زیرا چنانکه همه میدانیم این عنوانها امروز چندان خواروبی ارج است که زیر پا ریخته و در بکار بردن آنها پروای کوچکی و بزرگی هرگز نمیشود.

امروز هر کسی از بد و نیک «آستانه بلند» (حضرتعالی یا جنابعالی) است و هر کسی از گمنام و سرشناس نامه را باید به «بندگی آستانه پاکیزه و بلندترین و سترکترین» او (خدمت حضرت مستطاب اجل امجد) فرستاد. دزدان که دسته‌دسته بمحاکم جلب و محکوم میشوند همدیگر را «حضرتعالی» می‌خوانند و گدایان میدان توپخانه که دوراتومبیلها را گرفته برای چند دیناری آبروی خود می‌ریزند «جنابعالی» می‌باشند.

پس چه آبرویی برای این کلمه‌ها بازمانده؟!!

روزی این عنوانها را معنایی بوده . بدینسان که کسانی بزرگان دین یا پادشاهان را بسیار بزرگ داشته خود را شایسته مخاطبه با آنان نمیدانستند و بگمان خود با آستان ایشان گفتگو کرده یا بایندگان ایشان روبرو میگردیدند از اینجاست که «حضرت» و «جناب» و «خدمت» پیدا شده . ولی امروز این معنیهای بیجا و خیالی نیز از میان رفته و از سر تا پای آن کلمات مطلبی جز ریشخند و دست انداختن مفهوم نیست و خود جای آنست که مردان آزاده و وارسته از شنودن این عنوانهای پوچ پرهیز جویند و نامهای خود را ارجمندتر از آن دارند که با چنین کلمه‌های ننگینی توأم باشد .

شگفتا! ما کلمه‌های «میرزا» و «خان» را که آن یکی از تیموریان باز مانده و این یکی از چنگیزیان رسیده و هر دو یادگار دشمنان ایران است برپس و پیش نام خود می‌افزائیم و از کلمه «آقا» یکبار بسنده نکرده مکرر می‌سازیم . دسته‌ای هنوز هم از لقبهای ملغی شده دست برنداشته و نام خانواده را نیز بر پهلوی آن نشانده‌اند . آیا اینهمه فرونیها بس نیست که کسانی پای بند عنوانهای بیهوده «حضرت مستطاب اجل ...» هم باشند و نام خود را درازتر از دراز و سنگین‌تر از سنگین سازند؟! آیا این کار ما احمقانه تر است یا عبادت وحشیان آدمخوار آفریقا که هرچه مهره و استخوان و پرمرغ پیدا کردند برشته کشیده از سر و گردن خود می‌آویزند؟

با آنکه دولت در ادارات تا حدی جلوگیری از این ننگین کاریها کرده و با آنکه بارها در این موضوع نگارشها شده و با آنکه امروز هر کسی میداند که این عنوانها زیر پا ریخته و بدست هر کس و ناکسی افتاده باز بسیاری از مردم دست از این ننگین کاری برنمی‌دارند و کسانی هنوز هم پای بند این کلمات پوچ و بیهوده می‌باشند و بر آنها اثری می‌پندارند.

ما فرومایه‌ای را می‌شناسیم که از پرداخت دین خود سرباززده و عذرش آنست که طلبکار در نامه خود باو «حضرت اجل اکرم...» ننگاشته. مردکی را می‌دانیم که آزارها به نیکمردی رسانیده بدست‌او یزاینکه او نامه خود را با «قربانت گردم» آغاز نکرده. آیا چنین کسانی ننگ جهان مردمی نیستند؟! آیا نباید هرچه زودتر این چرکین‌کاریها را پایان آورد؟!

اگر نادانی بجای پول، جیب و بغل خود را با سفال‌پاره‌ها پر کرده و بدانها بنزد و خویشتن را توانگر و پولدار پندارد اگر کودکى بر چوبى سوار و خویشتن را با یکه‌تازان اسب‌سوار هم‌معنان شمارد نادانی این دوتن بیشتر از نادانی آن کسانی نیست که باین عنوانهای پوچ ارزش داده از شنیدن آنها دل خوش میدارند.

برای آنکه گفتنی‌ها را گفته و سخنی پوشیده نگزاریم آنچه در دل داریم بی‌پرده می‌نگاریم. از خوانندگان چه پنهان که کسانی را که پای‌بند این کلمات هستند مادر شمار خردمندان نمی‌شماریم و اندازه فهم و دانش هرکسى را از میزان پرهیز او از این عنوانهای پوچ می‌شناسیم.

ننگین‌تر از همه آنکه این بیخردان از یکسو بنده و چاکر و خانه‌زاد و غلام بیمقدارانند و از سوی دیگر جز باستانه بلندشان روبرو نتوان شد. چه درجایی که جز خودشان خود را بنده و غلام بیمقدار و چاکر خانزاد می‌نگارند از دیگران بخطاب حضرت‌عالی و حضرت‌مستطاب اجل... خورسند نیستند و میانه قربانت‌گردم و فدایت شوم فرق می‌گذارند! تفو بر این نادانی تفو!

راستی ننگ است‌ای ایرانیان، ننگ، ننگی که باید هرچه زودتر از خود دور نمود!

امروز هرکسى که کاری با دیگری دارد و حاجت بنامه نوشتن می‌افتد بویژه اگر خواهش و طلبی در میان باشد نخستین دشواری اینست که آیا مخاطب را چه باید خواند و چه عنوانهایی برایش نوشت؟ آیا او از کسانی است که

از این کلمات ابلهانه بیزار است یا بر آنها پای بند؟ و چه بسا خواهشها است که بنامرادی می انجامد از اینراه که عنوانها مخالف نظر مخاطب بوده است!

چاره جز این نیست که رادمردان و آزادگانی یکبار از این ننگین کاریها بیزاری جسته و برهر که ایشان را با آن کلمات مخاطب میدارد ایراد گرفته باز پرس نمایند تا بدینسان چاره این ننگ شده و فرو مایگانی که دل داده این ننگین کاریها هستند نیز خواه ناخواه پیروی جویند. و گرنه لکه این ننگ از دامن ایران پاک نخواهد شد.

کسانی چنانکه عادت عیبجویان است بر این گفته های ما خرده گرفته خواهند گفت چنین موضوعی چه ارزش آن دارد که در شماره نخست مجله موضوع گفتگو باشد. ولی ما این موضوع را درخور هرگونه ارزش میدانیم و یقین داریم که خوانندگان نیز آنانکه انصاف دارند با ما هم عقیده می باشند. ننگ است بر مردمی که بیخردانی از ایشان باین چرکین کاریها برخیزند و خردمندان لب فرو بسته خاموش بنشینند.

و آنگاه ما از آغاز کار با این موضوع دچاریم و در فرستادن شماره های مجله بخریداران با این دشواری روبرو هستیم که ماکسی را جز با نام او نخواهیم خواند (مگر عنوانهای رسمی دولتی که از رعایت آنها ناگزیریم) و شاید کسانی این رفتار ما را از بی پروایی و بی احترامی دانسته دل آزرده شوند. اینست که از آغاز باین مقاله می پردازیم و مقصود خود را روشن می سازیم.

با اینهمه باز اگر کسانی از ما برنجدند ما پروای رنجش آنان را نخواهیم داشت. ما با نشر این مجله راه نوینی را آغاز میکنیم و آرزو مندیم کسانی با ما همراه باشند که از این دلبستگیهای ابلهانه و ارسته اند. ما بنده نیستیم و باینده و غلام و چاکر نیز سروکار نخواهیم داشت. آستانه بلند نداریم و بآستانهای بلند پاکیزه ترین هم رونخواهیم آورد. ما در پی آزاده مردانی هستیم که بزرگی

و گرانمایگی را در پاکدامنی و نیکوکاری بدانند و باین نادانی‌ها سر فرو
نیاورند .

اگر کسانی نه اینگونه اند چه بهتر که از قدم نخست از ما کناره جویند و
راه ما را نپویند. مانیز سخت خرسند خواهیم بود که چنین ابلهانی را در کاروان
خود نداریم و از همراهی و آمیزش آنان آسوده‌ایم.^۱

«خان» و «میرزا»

در گفتاریکه در شماره یکم درباره «عنوانهای پوچ» نوشتیم آنچه در آن
زمینه گفتنی بود گفتیم. تنها چیزیکه بر آن گفته‌های خود می‌افزاییم مثالی است
که یکی از دوستان تبریز در این باره یادآور شده .

در بیست و اند سال پیش در تبریز دیوانه بازار گردی بود که چون از
سیاهان بود بلال نام داشت. جوان ستر و درشتی بود ولی بکسی آزار نداشت
و تنها دیوانگیش آن بود که در گردشهای خود هر چه کهنه پاره بدست می‌آورد
دور پاهای خود می‌پیچید و این بود که هر پایی باندازه متکایی میشد که در راه رفتن
بآسانی تکان دادن نتوانسته بر زمین می‌کشید .

دوست تبریزی ما کسانی را که پای بند عنوانهای پوچ می‌باشند و هر
کلمه را که دارای معنی «بلندی» یا «سترگی» است از قاموسهای عربی جسته در
جلونامهای خود و دیگران می‌افزایند بآن بلال دیوانه تشبیه میکنند. باید گفت
تشبیه بسیار بجایی است. زیرا چنانکه ما نیز گفته‌ایم این کسان را جز سبک
مغزی و کوتاه خردی باینکار و امیدارد. کسی اگر دیوانه و سبک مغز نباشد
این باید بدانند که از این کلمه‌ها هرگز کوچکی بزرگ نمیشود و پستی بلند

نمیگردد. آیادل بچیزهای بیهوده بستن و از آنها لذت بردن جز دیوانگی است؟! یا دیوانگی جز ازدل بستن بکارهای بیهوده و از آنها لذت بردن است؟! این کسان چه فرقی دارند با آن سپهسالار دیوانه دوره قاجار که می گفته بسر کردکان باید لقبهای سهم آور از غضنفر السلطنه و ضیغم الدوله و مانند اینها داد نادمین از شنیدن نام آنها بترسد؟! چنانکه او می پنداشته که کسی را چون شیر نامیدند برآستی شیر میشود و دشمن از شنیدن نام او میترسد اینان نیز می پندارند همینکه کسی را «اجل و امجد» خوانند برآستی بزرگترین و بلندترین کسان میگردد و جایگاه بلند پیدا میکند.

ما این عقیده را پیش از نشر پیمان داشتیم که در شماره یکم نگاشتیم. پس از نشر آنهم در این عقیده هرچه استوارتر گردیدیم. زیرا همه را دیدیم که از گفتهای ما و از اینکه در فرستادن شماره های مجله بر آغاز و انجام نامهای ایشان عنوانی نیفزودیم خوشدل شده اند و از کسی گله نشنیدیم مگر از مردی که کاغذ نوشته و از دور انداختن ما عنوانها را گله کرده بود و چون خود را رییس يك مدرسه وزارتی مهمی نشان داده بود ما آن کردار بیخردانه اش را با این سمت مهم مخالف دیده در شگفت شدیم و از حال او جستجو کرده دانستیم که یکی از آن کهنه دیوانهاست که در ادارات فراوانند و در سایه دیوانه بازیها همیشه بکارهای بزرگ برگمارده میشوند.

خردمندان و دانایان نه تنها از برداشتن عنوانهای پوچ از پس و پیش نامهای ایشان خوشدل شده اند بسیاری آزادگی و وارستگی نشان داده از ما خواستار شده اند که آنان را از کلمه های خان و میرزا نیز آسوده گردانیم. از جمله آقای سید ابراهیم نوشین در این باره کاغذی باداره نوشته و از آن دو کلمه بیزاری جسته است و خود این قسمت موضوع است که میخواهیم در این گفتار سخن از آن برانیم:

چنانکه گفته ایم «خان» و «میرزا» دو یادگار زمان مغول و زمان

تیموریان است. آنچه «خان» است اگرچه پیش از مغول ما کسانی را از درباریان خوارزمشاه با این لقب می‌یابیم ولی رواج درست آن در ایران بدست مغول شده. زیرا آنان پادشاه را خان مینامیدند و بیشتر رنجش ما از این کلمه بهمین جهت است که همیشه ما را بیاد آن کشتارها و خونریزیهای نامردانه مغول می‌اندازد.

و آنگاه این کلمه ارزش خود را از دست داده و از مرتبه‌ای که در زمان مغول داشته صدبار بیشتر پایین افتاده بلکه باید گفت بمرتبه صفر رسیده. زیرا در آن زمان در سراسر ایران یکتا بیشترخان نامیده نمی‌شده ولی امروز هر کسی از بزرگ و کوچک خان نامیده میشود.

تا چند سال پیش باری بازاریان خان نبودند و تنها دیوانیان و درباریان با این نام خوانده میشدند و اندک ارزشی آن کلمه را باز مانده بود. ولی اکنون آن ارزش را نیز باخته و هرکسی از بازاری و دیوانی بلکه گدایان دریوزه گرد هم می‌توانند خود را خان بنامند.

اما «میرزا» اصل آن «امیرزاده» است که سبک گردانیده میرزا گفته‌اند. در زمان تیمور چون او را پسران و نوادگان بسیار فراوان بود هر یکی از آنان را با این لقب می‌خواندند. چون میرزا شاهرخ و میرزا ابوبکر و دیگران. سپس کم کم هر کسی از درباریان و دیوانیان که خود را بزرگ و بزرگزاده می‌شمرد این لقب را برای خود می‌گزید و چون بیشتر درباریان نویسنده و باسواد بودند و در بیرون کسان نویسنده کمتر یافت می‌شد از اینجا میرزا با نویسنده هم معنی گردیده که هر کس باسواد را میرزا می‌نامیدند و هر بازرگانی در حجره خود «میرزایی» نگاه میداشت. سپس این ترتیب هم از میان رفته و هر کسی از باسواد و بی‌سواد توانسته خود را میرزا بخواند. چنانکه امروز باین ترتیب است. تنها فرقی که در میانه رعایت می‌شود اینست که درباره شاهزادگان قاجاری «میرزا» را پس از نام می‌آوردند و در دیگران پیش از نام.

ما آنچه در اندیشه خود جستجو می کنیم کلمه‌ای که تا این اندازه از معنی خود دور افتاده و جایگاه خود را از دست داده باشد پس از خان و میرزا کلمه «دینار» را بیاد می آوریم. زیرا چنانکه میدانیم در زمان ساسانیان و در آغاز اسلام دینار نام پول از زر بسنگینی هجده نخود بوده که هر چه کمتر قیمت آن یا پول امروزی سه تومان است. در حالیکه سه تومان بحساب امروزی سی هزار دینار شمرده میشود. بعبارت دیگر دینار سی هزار بار از درجه خود پایین افتاده. خان و میرزا مانند این کلمه هستند بلکه بدتر از این. زیرا دینار هر چه پایین تر آمده باز امروز ارزشی دارد و بهتر از هیچ است که توان صدتای آن را به دریوزه گردی داده دل او را بدست آورد ولی خان و میرزا این ارزش را هم ندارند و درباره آنها عبارت «بهر از هیچ» درست نیست.

بهر حال درباره میرزا هم این نکته همیشه در پیش چشم ماست که یادگار دوره زبونی ایران است و همیشه ما را یاد کشتارها و بیدادهای تیمور سالوس نامرد می اندازد و چاپلوسیهای ذلیلانه مورخان و نویسندگان آن زمان را به پیش چشم ما می آورد. اینست که از آن کلمه و از لنگه مغولی آن سخت بیزاریم. با اینهمه چون «خان» و «میرزا» جزو نام کسان شمرده میشود ما نمی خواهیم بلکه نمی توانیم آنها را از پیش و پس نامها برداریم مگر کسانی خودشان بچنین کاری مایل باشند و رضایت دهند.

کسانی اگر وارستگی نموده خواستار شدند ما تنها نام آنان را نوشته از دو کلمه خان و میرزا هم درباره آنان پرهیز می کنیم و برای اینکه دیگران هم موضوع را دانسته ایشان نیز این وارستگان و آزادگان را از خان و میرزا آسوده دارند و برای اینکه این کار نیک رواج بسیار گرفته به نتیجه ارجمندی برسد بهتر آن میدانیم که در آخر مجله يك صفحه را برای شناساندن این مردان وارسته خاص گردانیم و از همین شماره این کار را آغاز خواهیم کرد.^۱

در دنبال این مطلب است که طی شماره‌های سال یکم پیمان نام‌گروهی را می‌بینیم آگهی داده بودند از خان و میرزا بیزارند و این بیزاری همچنان دنبال میشد تا اینکه برابر قانون همه آنها از میان رفت.

دویست یا ده بیست

کسانی می‌پندارند اصل کلمه دویست «دو ست» بوده که مقصود «دو صد» باشد که گاهی بجای آن دو صد می‌گویند و یا می‌نویسند. اگرچه گفتن و نوشتن دو صد بجای دویست درست است و ابرادی بر آن نتوان گرفت ولی اصل دویست نه «دو ست» بلکه «داه ویست» است که مقصود ده بیست باشد و ده بیست با ۲۰۰ یکی است.

چه اصل کلمه ده در زبانهای پیشین «داه»^۱ و اصل کلمه بیست «ویست» بوده پس «ه» داه افتاده و الفش هم مبدل به واو گردیده «دو ویست» شده که سبک کرده دویست گفته‌اند.

نظیر این کلمه است شماره پنجاه که اصل آن «پنج داه» بوده دال از میانه افتاده و پنجاه گردیده.^۲ چنانکه اصل شماره‌های هفتاد و هشتاد نیز «هفت تاده» و «هشت تا ده» بوده که کم سبکتر گردانیده هفتاد و هشتاد گفته‌اند. کلمه‌های یازده و دوازده و مانندهای آنها در اصل «یک ازده» و «دوازده» بوده که شاید مقصود یک پس ازده و دو پس ازده باشد.

در شماره‌های چهارده و هفده و هجده کلمه «از» را برانداخته‌اند. در

۱ - اصل آن نیز در زبانهای پیشین‌تر «داس» بوده چنانکه در برخی زبانها از جمله در زبان ارمنی امروز هم بجای ده «داس» گفته میشود.

۲ - داه درباره شعرها نیز آمده رودکی می‌گوید:

هفت سالار کاندترین فلکند همه کردآمدند در دو و داه

کلمه‌های شانزده و چند کلمه دیگر هم سبکیهای دیگر بکار رفته است .
از همه شگفت‌تر بودن حرف «ن» در شماره‌های «پانزده» و «شانزده»
است این حرف از کجا آمده؟ ولی اینموضوع مربوط بخط و زبان پهلوی
است و تفصیلی دارد که در جای دیگر نگاشته‌ایم.^۱

هندوانه یا میوه هندوستان

از علم زبانشناسی پیداست که میوه‌هایی که امروز هست بسیاری از آنها
در زمانهای پیشین نبوده. در آینده نیز یکرشته میوه‌های دیگری خواهد بود که
ما امروز نمی‌شناسیم.

از جمله هندوانه در قرنهای نخست اسلام معروف نبوده و چون پیدا شده
تا دیرزمانی آن را «خربزه» می‌نامیده‌اند. در فارسی «خربزه هندوانه» می‌گفته‌اند
و از اینجا پیداست که از هندوستان باینجا آمده. گویا از اینجا هم به عربستان
و از آنجا باندلس و ایتالیا و از آن راه بدیگر شهرهای اروپا رسیده که در
فرانسه و برخی زبانهای دیگر آنرا «پاستیک» میخوانند که تحریف کلمه «بطیخ»
عربی است. در اروپا گاهی آنرا «خربزه» «آبی» نیز می‌گفته‌اند چنانکه در
فرانسه و انگلیسی هنوز هم هست. کلمه «قارپوز» در آذربایجان آن نیز محرف
«خربزه» است که چون ترکی در آنجا انتشار یافته و کلمه «قاون» معروف شده
آن نام پارسی را برای این خربزه نو درآمده نگاهداشته‌اند.^۱

۱ - پیمان سال ۱ شماره ۲ : ۳۰

۱ - پیمان سال ۱ شماره ۴ : ۲۵

معروف و مجهول

هنگامی که در فرهنگها جستجوی کلمه‌ای را می‌کنیم چه بسا که عبارت واو مجهول و یاء مجهول و واو معروف و یاء معروف برمیخوریم. کسانی معنی این عبارتها را نمی‌دانند و در فرهنگها نیز شرحی در باره آنها نتوان یافت اینست که ما معنی آنها را باز می‌نماییم.

چنانکه در زبان فرانسه دو صدای ou و o هست که بهم نزدیک ومانندۀ یکدیگر هستند نیز دو صدای i و e هست که اندک تفاوتی باهم دارند در فارسی نیز در زمانهای پیشین این صداها هرچهار آنها بوده. چیزیکه هست در الفبا دو صدای نخستین را با حرف واو و دو صدای دومین را با حرف یاء نشان میداده‌اند و بجهت جدا کردن آنها از یکدیگر صدای نخست واو را که بیشتر معروف و معمول بوده «معروف» و صدای دومی آنرا که کمتر بکار می‌رفته «مجهول» میخوانده‌اند. همچنین در باره یاء صدای نخست را «معروف» و صدای دومی را «مجهول» می‌نامیده‌اند. پس واو و یاء مجهول همان صداهاست که در زبان فرانسه با حرفهای o و e نشان میدهند.

در زمان ساسانیان و در قرنهای نخستین اسلام آن دو صدای واو و یاء همگی بکار می‌رفته و کلمه‌هایی که ما امروز آنها را بیکسان می‌خوانیم در زمانهای پیشین بعلت همین تفاوت دو صدای واو و یاء از هم جداگانه بوده‌اند. چنانکه شیر بمعنی «درنده» و «شیر» بمعنی آب سفید خوردنی که امروز هر دو یکسان بر زبان رانده میشود لیکن در پیشین زمانها آن یکی را با یاء مجهول Cher و این یکی را با یاء معروف Chir می‌خوانده‌اند. ولی سپس در نتیجه انتشار علوم عربی در میان ایرانیان و اینکه بسیاری از مردم بویژه

۱- از اینجهت است که شاعر گفته: «گرچه باشد درنوشتن شیر شیر» و نگفته درگفتن و یا خواندن. چه درگفتن و خواندن تناوت میان آن دو کلمه بوده است.

آنانکه سواد داشته‌اند از هر باره خود را بعربی و زبان و لهجه عربی نزدیک می‌نموده‌اند اینست کم‌کم صدای مجهول واو و یاء از میان رفته و همگی معروف گردیده. تنها شاعران تا دیر زمانی در قافیه‌ها آنرا رعایت می‌کرده‌اند و بیشتر برای آگاهی شاعران و شعرخوانان بوده که در فرهنگها این قیده‌ها می‌نموده‌اند.

لیکن در بسیاری از زبانهای بومی که اثر زبان و علوم عربی در آنها کمتر است. هنوز فرق معروف و مجهول چنانکه بوده به حال خود هست و مردم همیشه رعایت دو صدای واو و یاء را می‌کنند. چنانکه در آذربایجان که با آنکه زبان بومی آنجا از میان رفته و ترکی جای آنرا گرفته در کلمه‌های پارسی که یادگار آن زبان دیرین بومی است درست فرق معروف و مجهول منظور است و از اینجاست که مردم آنجا در باز شناختن معروف و مجهول بیشتر کلمه‌های پارسی بی‌نیاز از فرهنگها می‌باشند.

کلمه‌های دوست و کوروگور و شور و بیل و دیو و شیر (بمعنی دد معروف) همیشه^۱ (بیشه) پیشه آنان که در زبان مردم آذربایجان است که واو و یاء را مجهول میگیرند درست‌تر و بقاعده زبان پارسی موافقت است از آنکه بر زبان مردم تهران و بسیاری از شهرهای دیگر است.^۲

اصفهان - یا - اسپهان

شهر معروف ایران را که امروز «اصفهان» می‌نگاریم این کلمه شکل

۱ - یکی از قاعده‌های آذری زبان بومی آذربایجان بدل کردن باء به میم در بسیاری از کلمه‌ها بوده. کلمه میشه (بیشه) و مهانه (بهانه) و مشکین (بشکین) یادگارهای آن قاعده است. (زبان آذری دیده شود. ی)

۲ - پیمان سال ۱ شماره ۴ : ۲۶ - ۲۷

عربی نام آن شهر است. در کتابهای پهلوی آن را «سپاهان» نوشته‌اند و موسی خورینی «آسپاهان» می‌نامد.

آنچه ما دانسته‌ایم «سپاهان» در کتابهای پهلوی که سپس بزبان شعرا نیز افتاده شکل درست کلمه نیست بلکه بعلتی که اینجا جای یاد کردن آن نیست چنین کلمه‌ای را پدید آورده‌اند. اگر شکل درست پارسی کلمه را خواسته باشیم «اسپهان» با زیرالف یا با زبر آنست^۱.

گیلاس از اروپا آمده

از زبانشناسی پیداست که میوه معروف «گیلاس» در زمانهای باستان چندان معروف نبوده سپس که از کشوری بکشوری رفته نام خود را نیز همراه برده و اینست که نام آن در بسیار زبانها یکی است. چنانکه در فارسی «گیلاس» در ترکی عثمانی «کرس» در عربی «کرز» در ارمنی «گیراس» در لاتین «کراسوس» Cerasus در فرانسه Cerise در انگلیسی Cherry و در آلمانی Kirische است.

بنوشته غربیان یکی از سرداران روم باستان آن را از آسیای کوچک بایتالیا برده در اروپا معروف گردیده. ولی از آنچه در بالا گفتیم باید باور کرد که بایران و عربستان از راه اروپا آمده و شاید چند صد سال پیش نباشد که معروف گردیده و اینست که در کتابهای دیرین نام آن نمی‌یابیم^۲.

۱ - پیمان سال ۱ : شماره ۵ : ۲۵

۲ - پیمان سال ۱ : شماره ۵ : ۲۹

خربزه یا خیار بزرگ^۱

در زمانهای باستانی در ایران خیار را «بوزه» می خوانده اند چنانکه ما این کلمه را در کتاب «فرهنگ پهلویک» می یابیم و اینست که آن میوه معروف را هم «خربوزه» گفته اند که معنی آن «خیار بزرگ» است. زیرا که «خر» در پارسی بمعنی بزرگ بسیار معروف بوده چنانکه در کلمه های خرچنگ، خر مگس، خرمهره، خرگوش، و خرتوت، و مانند اینها هنوز باز مانده. از اینجا پیداست که خربزه در آغاز پیدایش خود باین بزرگی نبوده و فرق بسیار با خیار نداشته است.^۲

یاغی - سرکش و نافرمان

کلمه «یاغی» در کتابها فراوان بکار رفته و در نگارشهای ما نیز گاهی می آید. کسانی درباره آن می پرسند که آیا عربی یا فارسی است. در پاسخ آنها می نگاریم که «یاغی» مغول و ترکی و بمعنی دشمن است. رواج آن در فارسی هم از زمان مغول شده ولی ما آن را نه بمعنی دشمن بلکه بمعنی سرکش یا نافرمان بکار می بریم و چون کلمه بیگانه است و نیازی به آن نداریم چه بهتر که از کار بردن آن خودداری نموده بجای آن خود کلمه های سرکش و نافرمان را بکار بریم.^۳

۱- در چند سال پیش که آقای کسروی در زبانشناسی کار می کرده از جمله نامهای میوه ها را مورد درس ساخته و کتابچه ای بنام «میوه نامه» تألیف کرده که این یادداشتها از آنجا آورده میشود. (یادداشت از خود مجله پیمان است)

۲- پیمان سال ۱ شماره ۶ : ۳۲

۳- پیمان سال ۱ ش ۱۳ : ۶۰

ارج

کلمه ارج را که ما در نگارشهای خود بکار می‌بریم کسانی انگاشته‌اند مگر ما آن را از پیش خود ساخته‌ایم. این نکته را باید بگوییم که ما هرگز کلمه‌ای از پیش خود نساخته و کلمه‌ای را تا در یکی از کتابهای نویسندگان و گویندگان پیشین پیدا نکنیم بکار نمی‌بریم. کلمه ارج نیز گذشته از آنکه در کلمه «ارجمند» اکنون هم فراوان بکار میرود در نگارشهای پیشینیان بسیار آمده و معنی آن قدر و ارزش میباشد.

شمس کوتوالی گفته:

دل اگر نیست پسند تو بمن باز فرست

جان ندارد بر تو ارج بتن باز فرست^۱

گفتارهای زبان درس‌ال دوم پیمان

سال دوم مهننامه «پیمان» از دیماه ۱۳۱۳ آغاز و در آذر ۱۳۱۴ پایان می‌یابد این دوره رویدهم ۷۶ صفحه دارد که از شماره يك تا ۷۶ پشتسر یکدیگر شماره‌گذاری شده.

گفتارهای زبان در این سال گسترش بیشتری دارد و بویژه بسیاری از خوانندگان در زمینه زبان پرسشهایی کرده‌اند که پاسخ داده شده و ما همه آنها را آورده‌ایم.